

پیام نوین

شماره ۵

بهمن ۱۳۳۹

سال سوم

عبدالعلی دست‌غیب

محمد حسین شهریار

در تجدید شعر فارسی و تغییر لغات و تغییرات و اوزان و مضامین آن ایرج میرزا، میرزاده عشقی، ملک الشعراء بهار، نیما یوشیج، پروین اعتصامی، محمد حسین شهریار هر یک بقدر سهم و کار خویش شرکت داشته‌اند پس از جنبش مشروطه و آشنائی با ادب و فرهنگ اروپائی که به ادبیات ساکن کلاسیک مسا تکانی وارد آمد و روح جنبش جدیدی در آن دمید، در نظم و نثر قطعاتی ساخته شد و برای نزدیک کردن زبان مردم و زبان شعر کوشش همتی بعمل آمد که منجر به ایجاد یک زبان ادبی جدید شد.

از کسانی که در شعر خویش در بند روحیه و کیفیت تازه و موضوع و مطلب تازه بوده و برای تفرید و تجسم احساس و عاطفه شخصی و انتقال آن به طبیعت بوده‌اند محمد حسین شهریار را باید نام برد که کوشش‌های وی در شرح و بسط یک موضوع و صحنه کوچک و بیان احساسات رمانتیک و ایجاد شعر نو کاملاً تأثیر داشته است.

سید محمد حسین بهجت تبریزی مشهور به شهریار فرزند حاج میرزا آقا خشکنابی در سال ۱۲۸۳ هجری در تبریز متولد شد. پدر وی یکی از مردان شریف و درستکار و از وکلای درجه اول تبریز و اهل ادب بود. مسقط الرأس اصلی خانواده او قریه خشکناب است. شاعر ایام کودکی را که معارف با انقلابات تبریز بود در قریه‌های شنگول آباد و قیش قرشان و خشکناب بسر برد و خاطره‌های شیرین از آن نقاط بدست آورد و در مکتب قریه ترانت گلستان

و صاب و دوره اول متوسطه را در مدرسه متحده و فیوضات تبریز گذراند و در سال ۱۳۰۰ به تهران آمد.

پس از آن تحصیلات متوسطه را در مدرسه دارالفنون پایان رسانید و بعداً وارد مدرسه عالی طب شد. هنگامی که در سالهای آخر مدرسه طب مشغول تحصیل بود، دل بکروگان عشق داد و به «ثریائی» مه سیمادل بست و دو سال پیوسته در کنار او بود و بواسطه آشنائی خانوادگی از دیدارش بهره مند می شد. «ثریا» در اثر اصرار مادر به خانه شوهر رفت و شهریار برای همیشه آرامش خویش را از دست داد و سر به محرک گذاشت. سوزش ورنج و اندوه شهریار را یابانی نبود تا اینکه به شخصی برخورد که راههای طریقت را طی کرده و به مقاماتی نائل آمده بود و تحت تأثیر جذبه و قدرت او عشق مادی را به عشق معنوی تبدیل کرد و با اسرار عشق و رموز مستی آشنا شد.

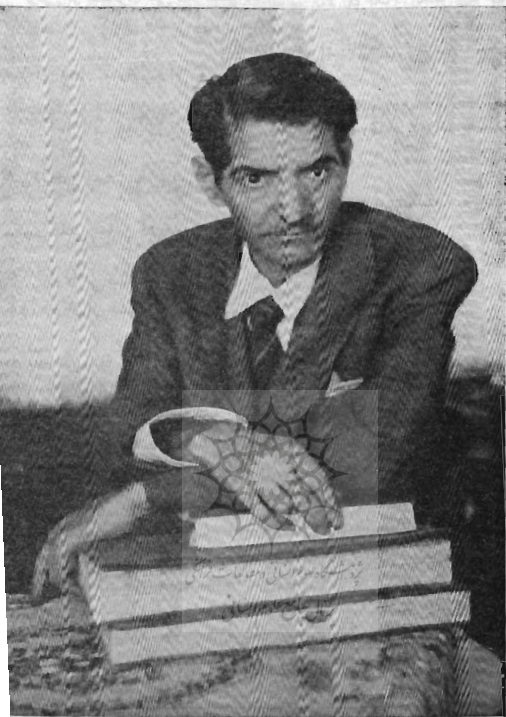
شهریار برای تأمین زندگی مادر و خواهر و برادر و خواهرزاده هایش که از دهه متجاوز بودند در اداره های دولتی مشغول کار شد و در ۱۳۱۰ شمسی وارد خدمت اداره ثبت اسناد گردید و مأموریت یافت که به نیشابور و سپس بمشهد رود و او مدت دو سال را در این دو شهر گذراند. در سال ۱۳۱۵ وارد خدمت شهرداری گردید و یکسال بعنوان بازرس بهداشتی مشغول انجام وظیفه بود و بعد بعنوان محاسب به بانک کشاورزی رفت.

کارهای روان فرسای اداری شاعر را فرسوده می کند و او را به شکایت در قطعه «شعر و حکمت» و امیدارد:

زین هنر دوست مردم شیدا
فکر در میان درد مند کند
جانم از نوکری نجات دهد
دست ما گیرد و بلند کند
ادبیات را حیات دهد

مهمترین واقعه زندگی شهریار دلبستگی به «ثریا» و درد هجران اوست که در اکثر غزلیات او نشان برجسته ای دارد. زیبایی زمینی آن دختر که یکسکام دیگران شد، شب و روز او را مشغول میدارد و برای او در «جلوه جانانه» می گوید:

شمعی فروخت چهره که پروانه تو بود
عقلی درید برده که دیوانه تو بود
خم فلک که چون مه و مهرش پیاله هاست
خود جرعه نوش گردش پیمان تو بود



دوشم که راه خواب زد افسون چشم تو
مرغان باغ را بلب افانسه نو با

وقتی او مسافرت می کند میسراید :
 اما تو سفر کردی و شب ماند و سیاهی
 نه مرغ شب از ناله من خفت و نه ماهی
 بد آه منت بدرقه راه و خطا شد

کز بعد مسافر نفرستند سیاهی
 اما تاب هجران دوست مشکل است و شاعر بسوی او و برای جستش
 راه می افتد .

شب است و چشم به راه ستاره سحرم
 که تا سپیده دم امشب ستاره می شرم
 بکوی گلشن جانان کشیده ام پر و بال
 اگر ز سنگ ستم نشکنند بال و پر م
 او را می بیند :

پروانه و ش از عشق تو در آتشم امشب
 میسوزم و با اینهمه سوزش خوشم امشب
 در پای من افتاد مه از شوق که دانست
 مهبان تو خورشید رخ مهوشم امشب



آمدی جانم بقربان و لی حالا چرا ؟
 بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا
 نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی
 سنگدل، این زودتر میخواستی، حالا چرا (۱)
 ولی این دیدار کوتاه است و باز هجران و درد آن باقی است :

آوخ آن آهوی وحشی همچو بخت از من رمید
 سرو ناز سر کشم با قهر از من سر کشید
 همچو آهم شد مکدر چون فغانم شد بلند
 چون دلم از برده شد بیرون و چون اشکم دوید
 از یارش میخواهد جانبش را نگهدارد :

(۱) برای این غزل شهریار، آقای روح الله خالقی آهنگی بسیار زیاده در پرده عشاق
 بنام «حالا چرا» ساخته اند که با آواز دل انگیز آقای غلامحسین بنان از بر نامه
 گلپای رادیو بخش شده و مشتاقان بسیاری دارد .

ای گل بشکر آنکه در این بوستان گلی
خوشدار خاطری ز خزان دیده بلبلی
فردا که رهزنان دی از راه میرسند

نه بلبلی بجای گذارند و نه گلی
ولی محبت یار میسر نمیشود و شاعر که حتی درخواها و رویهائی از
دست او فراغت ندارد به خلوت درون پناه میبرد؟

خلوتی داریم و حالی با خیال خویشتن
گر گذارد مانفلك حالی به حال خویشتن
شکر ایزد، شاهد بخت جمیل عاشقان

کرده روشن عالم از نور جمال خویشتن
و استنباط خویش را از زندگانی و گذران بودن عمر و جوانی و ناکامی
های آن اینطور بیان می دارد:

زندگی شد من و یک سلسله ناکامی ها
مستم از ساغر خون جگر آشامی ها
شهریارا ورق از اشک ندامت میثوی
تا ندامت نبرد در افق نامی ها

و شاعر در پاده نوشی خود را همانند شبنام میداند:
پاده پیمودن و راز از خط ساقی خواندن

خرم از عیش نشابورم و خیامی ها
ولی می بینیم شاعر در این مرحله باقی نمی ماند و در طی طریقت میرسد
تا آنجا که گذشته خود را نفی میکند و آنرا مستی و بیپوشی میداند و در شعر
آزاد « مومیایی » سایه و شبح گذشتهگان را احساس می کند که بسرعت خیال
از در و دیوار پریده و از او رو پنهان می کنند. و برای ایضاح شعر بیچیده
خویش می نویسد: « انبانه حکایت شهر فرنگ و از همه رنگ است زن، زور،
زر، جاه و مقام، هوسها و امیدهای واهی و هر چه که بغواهی در این انبانه
هست. هر کس که چشمش به این شعبده هامی اقتدچنان دلباخته و از خود بیخود
است که گویی هرگز اندیشه می برای سرنوشت و انجام کار خویش نخواهد
داشت » (۱)

شهریار در جواب این سؤال که کدام اثر خود را بیشتر دوست میدارد؟

جواب میدهد: « من از آثار خود یکقطعه هست که آنرا بیش از همه دوست میدارم، اما این قطعه هنوز روی کاغذ نیامده و آن شعر ایدآل من است. شاید مناسبت نزدیکی به شعرا ایدآلم باشد که از ساخته هایم نیز آخرین اثرم را دوست تر دارم زیرا گذشته از اینکه مدتی با اندیشه های آن انس گرفته و بالاخره در حال استغراق آنرا نوشته ام، هنوز هم انعکاس آن در اعصاب من باقی است. وقتی بیاد مادرم می افتم قطعه « ای وای مادرم » تقریباً احساساتم را قانع می کند و برای این قطعه در ادبیات جدید فارسی شأنی قایل میشوم. وقتی از خاطرات کودکی یاد می کنم منظومه « حیدر بابا » برایم عزیزتر مینماید. گاهی از جوانی و عشق های آن بیاد می آورم چندین غزل خاطره آمیز که اتفاقاً همه بخاطر من هست در حالی که از موسیقی کمک میگیرم با خود زمزمه می کنم.

کار گل زار شود گر توبه گلزار آئی
نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجرانت
نالدم پای که چند از پی یارم بدوانی
ای غنچه خندان چرا خون در دل مامیکنی ؟
تو ای بالا بلا دلبر بگو منزل کجا داری ؟

وقتی از عظمت گذشت زمان و شکوه تاریخ منازم، منظومه « نعت بمشید » به عظمت بنای خود تخت جمشید در نظرم خودنمایی میکند. بندرت هم یادی از معرزمیت های خود و بی وفائی یاران کرده و این غزل را آهسته یارب میخوانم:

تیره بغختی خود کس ندیدم و نه شنیدم
ز بیعت تیرم خدایا چه دیدم و چه کشیدم ؟

وقتی هم صرفاً سخن از شعر ناب و میناتور های شعری و تخیل های حسی است تا بلرهای « افسانه شب »، « دوزخ بهشتی »، « هدیان دل » - نظرم جلوه ای پیدامی کنند. اما غم و حال امروزم که متن صفحه خاطره باشد چه به مبداء و جستجوی راز جهان است. در این حال هم من از خودم و نه از گران هیچ شعری پیدا نمی کنم که کاملاً جوابگوی احساساتم باشد زیرا همان امیل و بزرگ حتی آشنایان و معرمان خود را مستغرق و گنگ میسازد تا کوه و ابهام خود را از دست ندهد» (۱)

شهریار پس از این توضیحات، حال شاعر عارف، مولوی در این بیت

« قافیه اندیشم و دلدارم - گویدمندیش جز دیدار من » و دوبیت زیر را ازحافظ :

بقول مطربان ازخود بدر رفتم که و بیگه

کز آن راه گران قاصد خبر دشواری آورد

همچو حافظ غریب ز دره عشق

به مقامی رسیده ام کسه مپرس

مصدق حال خود می داند .

چنانکه دیده میشود شاعر تمایز و تفاوت‌هایی بین اشعار خویش را نابل شده و با توجه به مراحل زندگی خویش علت وجودی اشعار خویش و تأثیری که از آنها دارد بیان نموده است ، بدیهی است دقت در جزئیات توضیحات شاعر به فهم و درک تشبیهات و مضامین شعرهای وی کمک می کند و خواننده را بدنیای تصورات و خیالات او رهبری می نماید ولی برای اینکه سنجش و بررسی اشعار این شاعر از حدود استنباط و فرض فردی و شخصی بیرون بیاید و کم و بیش صورت علمی پیدا کند ، بهتر این است که این تقسیم بندی را طوری دیگر انجام دهیم .

- ۱- اشعاری که به سبک کلاسیک گفته است و در آنها تأثیر افکار و تفکرات قدیم به وضوح دیده میشود .
 - ۲- اشعاری که به سبک رمانتیک گفته است و در آنها شاعر بدنیال تجرید احساسات شخصی می‌رود .
 - ۳- اشعاری که در آنها مسائل اجتماعی مطرح شده و شاعر از سبک رمانیسم پیروی میکند .
- در بیشتر غزلیات و قطعات و بعضی قصاید شهریار تأثیر بزرگان شعر فارسی دیده میشود و شاعر تشبیهات و مضامین و حتی ترکیبات آنها را در شعر خویش مکرر می کند. نفوذ ادبیات گرانسنگ کهن فارسی طوری است که شاعر آنرا کمال شعر میدانند (این بنده اگر حمل بر تواضع درویشی نشود ، خود را خیلی به اشکال و با چندین گذشت و اغماض میتوانم شاعر بدانم ولی با اطمینان کامل معتقدم که هرگز به کمال شعر نرسیده ام و تاکنون نشده است که شعری ازخواجه بزرگوار بخوانم و از بضاعت خود شرمسار نشوم) (۲)

و ادامه میدهد: « در زبان شیرین پارسی بعقیده این حقیر در درجه اول
 شعر حافظ است که کاملاً بعد کمال رسیده و تمام اجزای آن در لایتنهای است.
 حتی برای شعر حافظ صنعت اسرار انگیزی را هم باید با ضافه قایل شد.»
 حافظا چشمه اشراق تو جاویدانی است

تا ابد آب از این چشمه روان خواهد بود

صحبت ویر خرابات تو در یافته ام

روحم از صحبت این پیر جوان خواهد بود

سفر میسند هر گز شهریار از مکتب حافظ

که سیر معنوی اینجا و کنج خانقاه اینجا
 مضامین غزلیات شهریار و اشعاری که بسیاق کهن گفته است گوا اینکه
 در آنها نیاز هست و سخن طبیعی است ولی باز در آن ها مدرکات و تشبیهات
 نظامی و سعدی و حافظ به وضوح دیده میشود. مثلاً در شعر «ابدیت» شاعر
 سعی می کند همان مضمون غزل حافظ «سألها دل طلب جا هم از مامی کرد»
 را پیروراند و مدرکات حافظ را داشته باشد ولی از آنجا که حافظ شدن
 همانطور که خود اشاره کرده ممکن نیست، تشبیهات و مدرکات وی نیز در
 برابر شعر حافظ رنگ و بومی ندارد.

ابدیت که بهر جلوه تجلای می کرد
 دلربایی همه در آینه مامی کرد

دیدمش در صدف جام یکی در بتم
 که چو مه در شب تاری بدیضامی کرد

گفتم این نافته گوهر بتو کی داد کریم؟

گفت: آن روز که این تونه دریامی کرد

در این شعر علاوه بر اینکه اقتباس و دنباله روی شاعر، روشنی بچشم
 میخورد کلمات رسامی و زیبایی و شیوایی زبان حافظ را بیچوجه ندارد و
 بکار بردن کلمات ابدیت، در بتم، کریم، برای رساندن مان مفهوم های
 حافظ زبان شاعر را بعد معنای پائین آورده است همانطور که شاعر
 در مقدمه غزلیات خویش نوشته است مایه این شعر تأثیر لغبی که بلااراده

بر روی اعصاب انسان نقش می بندد را فاقد است و بنا بر این اصیل نیست (۱).

اما غزلهای اصیل هم در غزلهای شهریار به فراوانی دیده میشود و نمونه‌ای از سوز و ساز و توجه بدنیای درون و وضعیت عاطفی وی در شعر «وحشی شکار» آمده است.

تاکی در انتظار گذاری به زاریم
 باز آی بعد از اینهمه چشم انتظاریم
 دیشب بیاد زلف تو در برده های ساز
 چانسوز بود شرح سیه روزگاریم
 بس شکوه کردم از دل ناسازگار خود
 دیشب که ساز داشت سر سازگاریم
 شمع تمام گشت و چراغ ستاره مرد
 چمنی نماند شاهد شب زنده داریم
 و یاد در شعر دیگری میگوید:

در چمن آشوب زلفکان تو خواهم
 ای سر زلف تو هر خمی چمن آشوب
 گر همه بساد بهار وصل تو باشد
 غنچه عشق و امید بشکفتد از چوب
 در غزلهای «حالا چرا»، «نی مجزون»، «سه تارمن»، «جلوه جلال»،
 «طوطی خوش لهجه»، «نیماغم دل گو»، نوعی تجدد و بیان احساسات شخصی
 مطرح شده است، گاهی مضامین اجتماعی هم در غزلهای او دیده میشود:
 نو جوانان وطن بستر بھاک و خون گرفتند
 تا که در بر شاهد آزادی و قانون گرفتند
 رایگان در پای نامردان بر افشانی چه دانی
 کاین همایون گوهر از کام نهنگان چرن گرفتند

(۱) «مایه شعر ابتداء آن تأثیر و ارتعاش لطیفی است که بلا اراده بر روی اعصاب انسان نقش می بندد. همینطور که مولود ظاهر آن اعمال از قبیل گریه، خنده، انقباض و انبساط اعصاب و عضلات است، مولود معنوی آن نیز روح شعرا از قبیل حیرت، شهامت، سوز، رقت، لطافت و صلابت و غیره خواهد بود» - مقدمه بر غزلیات. چاپ تهران

خاک لیلای وطن را جان شیرین بر سر افشان

خروان عشق درس عبرت از مجنون گرفتند

در بعضی غزلیات نبراین مضامین بصورت منفی ظاهر میشود :

شهریارا مهل این سلطنت فقر که نیست

به درر باری در بار تو دربار رگر

☆☆

منصور زنده باد که در پای دار گفت

آسان گذر زجان که جهان پایدار نیست

مضامین صوفیانه مبتنی بر ترک دنیا، بیهوده شردن زندگانی و نوجا

بدنیای دیگری که در افسانه های مذهبی آمده است در غزل های « حاتم

درویشان »، « باده وحدت »، « کارگاه آدم سازی »، « دروغ ای دنیا » مطرح

بحث است. در این اشعار حزن و اندیشه چون درد پنهانی مایه اصلی است.

شاعر میخواهد از واقعات تلخ که پیوسته او را شکنجه می کند بگریزد و از

میان تردید ها و نومیدی ها راهی بیدار آرزوها به « فردوس برین » که در زوی

جایگاه آدمی بوده است بیابد.

این گریز از عقل و طبیعت و واقعیت دادن به « دل » و احساس با گذشت

بیرحمانه زمان شدت می یابد و شاعر که از معشوقه زمینی کامی نبرده به فضا

ها و زمان ها دیگر پرواز می کند و در آنجا خود را « سلطان بارگناه تهر »

میخواند و درهای طبع را بیدریغ هدیه اصحاب می نماید :

سوار مر کب پیل زمان از وادی حیرت

بسوی جنگل ابهام و جادوی تو می آیم

زمین و آسان بسته قطار کاروان بامن

بسودای جمال کعبه کوی تو می آیم

به زبر پایی من آفاق می لغزند و میلولند

نمیدانم بدوزخ یا به مینوی تو می آیم

« دراز و نیاز »

شهریار انحراف از اسلوب و فکر قدیم را در مثنوی ها و بعضی قطعات

خصوصاً آنها که به شیوه آزاد سروده نشان میدهد و بادش که بر اثر عشق

بد فرجامی شکسته است خلوت می کند و بدنبال آزادی از قید قواعد سگین

غزل و قصیده و بیان رنجهای شخصی و فردی میرود و در رؤیاهایش غرق میشود.

این تجزیه احساسات و تخیلات فانتزی مانند در «هذیان دل» جلوه مشخصی دارد :

مهمان نخوانده می پذیری	من ماسم و دخت آسمانم
باداش توام هر آنچه خواهی	برخور که بهشت جاودانم
کابین من آسمان ترا بست	هر چند تو پیر و من جوانم

شب تیره و باد نعره میزد

افسانه عمرم آورد خواب	عمری که نبود خواب دیدم
در سیل گذشت روز گاران	امواج به پیچ و ناب دیدم
از عشق و جوانیم چه پرسی	من دسته گل سی بر آب دیدم

دل بدرقه با نگاه حسرت

این تخیلات و تصورات رمانتیک شاعر که با تأثیر از «افسانه» نیما یوشیج شروع شده با حفظ بعضی استعارات و تشبیهات شعر کهن فارسی، خواهشهای دل ورنجهای روح او را بیان میدارد علاوه در «هذیان دل» در شعرهای «دو- مرغ بهشتی»، «صدای خدا»، «راز و نیاز»، «افسانه شب»، «مرگ پرنده»، «ای وای مادرم»، «قهرمانان استالین گراد» دیده میشود و شاعر سعی میکند برای آنچه با زندگانی معنی و مفهوم می بخشد و عشق و علاقه و عواطف خویش آزادی قابل شود.

نابر این تمهای اشعار شهریار عشق و وصف طبیعت و موضوعات فلسفی و اجتماعی و انتقادی است. شاعر از محیط آزرده است و این آزردهگی را با صور متفاوت نشان میدهد. گاهی با بالهای رؤیائی غزل به آسمانها و فضاهای دور دست می گریزد و زمانی واقعیت های سرسخت زندگانی او را از آسمان به زمین می آوردند و او را وادار به همدردی با «خاکیان» تیره- بخت می نمایند.

در موضوعات اجتماعی شاعر به برخی از مسائل روز توجه می کند و برای اصلاح کشور، گردان و دلیران را بیاری میخواند.

پیام من به گردان و دلیران

جوانان و جوانمردان ایران

بکی عزیزدم بسابد که چون رعد

کند آشفته خواب نره شیران

نه شیران را سزدگردن نهادن

به زنجیر اسارت چون اسیران

گرم خون ریخت دشمن شهریار

بخون دانی چه بند نقش؟ ابران

شهریار در این اشعار مثل یک شاعر بیشر و ظاهر میشود و در شعر «دم بزن ای زن» نمیتواند بندگی زنان را به بیند و آنان را دعوت به قیام بر ضد این بندگی میکند و از آنان میخواهد چادر سیاه را بدرند و زنجیر اسارت را بگسلانند.

یکدم ز حقوق مدنی دم بزن ای زن

وین دام سیه سلسله برهم بزن ای زن

این جامه ماتم بدل مازده حد چاک

صدچاک در این جامه ماتم بزن ای زن

در قطعه «ای وزیر» خواسته است با آنانکه مسئول وضع ناپسامان بوده اند تسویه حساب کند:

در میان پای حساب آمد مکن باک ای وزیر

شد حساب حضرت ا شرف دگر باک ای وزیر

شاعر به وضع ناپسامان فرهنگ و تعلیمات آن بی اعتنا نیست و در قطعه ای این نابهنجاری را گوشزد میکند:

فرهنگ ما برای جهالت فزودن است

مأمور زشت بودن و زیبا نمودن است

یک درس زندگی به جوانان نیندهد

طوطی مثال قصه مهمل سرودن است

این مضامین در قطعات دیگر چون «بچه یتیم»، «به پیشگاه آذربایجان عزیزم»، «تخت جمشید»، «چشم کمال الملک»، «ماتم پدر»، «بیاد پروین

اعتسامی» کم و بیش هست و شاعر سعی دارد به مشاهده دقیق واقعیت های زندگی و تشریح و تجسم آنها بپردازد. اما این توجه به وضع مردم و تلاش

و زندگی آنها شکل قطعی مبارزه جویانه ندارد بلکه کلی و دلسوزانه است. مثلاً در این شعر که با این مصرع: «زمستان بوستین افزود بر تن کدخدایان

را» شروع میشود می سراید:

ره ماتم سرای ماندانم از که می برسد

زمستانی که نشناسد در دولت سرایان را

بهر فرمان آتش عالی در خاک و خون غلظند

خدا ویران گذارد کاخ این فرمان روایان را

حالا چگونه فرمائی و چگونه آتشی؟ شاعر جواب نمیدهد و یا جوابی ندارد بدهد و از این رو خدا رایباری می‌طلبد و با استفاده از کشف و شهود که الهی حدما شاء الله در وجود هر يك از ما ایرانیان بعد کفایت هست «سفره شدن شکم این ازدهایان» را پیشگویی میکند و این بی‌هدفی شاعر بناچار در افکار وی ونحوه بیان آنها تناقضی ایجاد مینماید. در شعر «کودک قرن طلا» وضع جامعه و راه‌رهایمی از رنجهای چنین بیان شده:

تا که ز مردی مرا نذر و نه سیم است

شمع مرادم به رهگنداد نسیم است

یسار نشد طالب قصیده که یسارو

کودک قرن طلا و طالب سیم است

عشق و وفا کودکان تازه چه دانند

کاینهمه آیین لوطیان قدیم است

عمر نه‌سایدیم روی قلب شکسته

گرچه دردت آفتابه خرج‌لحیم است

باز در شعر زیر، شهریار يك ناهماهنگی و عدم توجهی نشان میدهد

و آوردن مضامین اجتماعی و نزدیک شدن به مردم را «تنزل کردن تا محیط» مینامد و میگوید:

شهریارا تا محیط خود تنزل کن میندیش

کاین‌تبا بر قامت طبع تو ناموزون گرفتند

شاعر باز در آسمان پرواز میکند و از نزدیک شدن به افراد عادی

برهیز دارد. مضمون منفی دیگری که در بعضی اشعار وی دیده میشود عشق-

ورزی و دل‌نودگی به: شاهندان» و «ساده‌رویان» است. شهریار نیز

مانند بعضی از شعرای گذشته گرفتار این بیماری است و یا اینکه از بر زبان

آوردن آنها اکراه و پرهیزی ندارد، او هم به ترسیم خط دلدار و دلبری که

هنوزش «خض» بر بناگوش نرسته و دلستانی که بشت لب‌را به آب‌بقا سبز کرده

است مشغول میشود و از می دو ساله و معشوق دانه معشوقه! چهارده ساله و

«سروسریا زیبا پسران» یاد میکند.

این دیگر جداً بیماری است. شاعر مثنوی «تخت جمشید» که آنهمه زیبایی

و پاک‌کی‌را در این شعر و «دومرغ بهشتی» و «نامزد بازی روستائی» بنیان

میکند از چگونه همه زیباییها را ز بر پانهاده و به آرایش چهره، شهوت و

تمایلات ناپسند پرداخته و آنرا در مرض افکار قرار میدهد؟ خواننده به

آرزوی تفرج و درك زیبایی و معرفت بیایغ طبع شاعر روی می آورد و او را سرگرم مشاهده با سطریر گردنی می بیند که بین خودانه کام میجوید و زاری-کنان می سراید :

ای نظامی بچه ار داد دل من ندهی
میروم دامن سردار سپه می گیرم
تا تو مشق هدف آموزی و تیراندازی
سینه پیش آرم و آن تیر نگه میگیرم
وبا :

پیا گفته بودی به سر خواهم آمد

بسوی تو شیرین پسر خواهم آمد

غزل موشح که اودراین باب سروده، حرف نخستین را بصد خون دل پس و پیش کرده، خود را در دام تکلف و تصنع اسیر نموده تا از جموع حروف نام دلدار حاصل گردد... فکر میکنید که دلدار کیست؟ پروین، زهره، مریم... نه هیچکدام، بلکه محمد علی خان!! همینطور در شعر «مقام محمود» که اختصاص به ستایش عشق داده شده و از این روعشق بازی محمود و ایاز تحسین گشته این درس بد آموزی تکرار میشود .
باید دانست که ستایش اینگونه عشق ورزیها ولو اینکه مقصود ستایش عشق مجازی بوده باشد بد آموزی است و هیچگونه توجیهی نمیتوان بران آن قایل شد .

شهریار شعرهایی دارد که به پیروی از سبک ایرج میرزا جانب سادگی و روانی را در آنها رعایت کرده و سعی نموده است به بیان مکالمه نزدیک شود و ضرب المثل عامیانه در آنها بکاربرد :

هیچ دیدی چه کارها کردی	چه بلا بر سر من آوردی
من جفا دیدم و وفا کردم	تو وفا دیدی و جفا کردی
من بجور از تو بر نمی گردم	تو هم از جور بر نمی گردی
نشدی سرد کاتش گرمی	نشوی نرم کاهن سردی
خاک اگر کردم و بیاد روم	نه نشی شد بدامنت گستردی

این نزدیک شدن به زبان عامیانه گاه صورت جاننداری بخود میگیرد و اگرچه مضمون شعر تازه نیست نحوه بیان تازه و روان است .

عاقبت یار مرا از روبرد	خود نکردم بروم، یارو برد
اولش عشق نهان می کردم	آخر از سوختن دل، بو برد

مکن ای دل‌موس لعل‌لبش
 بچه‌جان آن مه‌را لولو برد
 این کیفیت و آوردن مضمون تازه گاه صورت تفنن و هوس بخود
 میگیرد و شاعر سعی میکند وصف تازه‌ای از معشوقه بنماید ولی در این وصف
 زبان شعری را از دست میدهد :

از قطعۀ « یکشب درخرابات » :

چون گل از تاب عرق آمده از برده برون

سینه عاچی و بازوی بلوری داری

چون یکی ماهی آزاد که افتاده بتور

بر و پای تر و پیراهن توری داری

و از غزل « به سینما میرفت » :

ستاره چون توئی در سینما هرگز نخواهد بود

بیا از چشم من بین گر هوای سینما داری

در شعر « خرابات » سعی شده است در نحوه بیان لهجه و اصطلاحات

عامیانه حفظ شود :

با خلق میخوری می و با مسالوتلو

قربان سرچه بچه خوب سرش بشو

باور نداشتم که به این زودی‌ای فقیر

در زیر دست و پای حریفان شوی ولو

در اشعار جدید شهریار که اکثراً صورت و جلوه دیگری بخود گرفته

جنبه عرفانی و نزدیک شدن به خدا و بیان ایمان و روح عالی انسان بخوبی

نماین است و برای توضیح این تحول و تغییر روحیه و فکر در مقدمه « مکتب

شهریار » می‌نویسد : « آری بنده هم در این ده سال با بحر آنها و تعولات

روحی عجیبی که از نوادر مواهب الهی و جز برای اهل سیر و سلوک واقعی

قابل فهم و قبول نیست دست بگریان بودم. زجری که اجرش را چه جای این

که با دنیا عوض نکنی .

شاعر در طی این طریق به ترویج صوفیگری می‌پردازد و در توضیح

و تأیید « و قودها للناس والحجاره » که دل شیرهم از هیبت آن آب میشود

شعر « بازخواست » را می‌سراید که راهنمای « اهل سیر و سلوک واقعی »
گردد. (۱)

بهرگ گر همه آسایش و عدم بودی
چه ابله‌ی که نمی‌خواست خوبشتر را کشت
ولی حکایت توفیق و بازپرسی هاست
بروی یک یک اعمال ما نهند انگشت
خلاصه تانکشدت عصاره چون انگور
توئی و قصه زجر و شکنجه پرخشت
کسی بهرگ رو نهد کز خطوط زشت گناه
بکارنامه نه ریزش بماند و نه درشت
ولی سعادت مطلق شهید را بخشند
که در جهان عقیدت بخون خود آغشت
در مثنوی « صدای خدا » افسانه همه دینی مبنی بر اینکه انسان از
یک ریشه است بایک مفهوم صوفیانه از « کار جهان » آمیخته است :
آدمیان شاخه و برگ همد . . .
کاینهمه از یک تنه آمدند
اصل درختی است کهن از بهشت
کند خداوند و در این دشت هشت
آدمیان زنده یکدیگر نهند
دست و دل و دیده و پا و سرند
آدمی از نوع جدا زنده نیست
برگ بشاخ است گرش زندگی است

طفل خدایم و برادر همه ارث پدر برده برابر همه
ما پسرانیم ز ملک پدر کرده سوی کشور خاکی سفر
قبول این افسانه دینی از طرف شاعر تا آنجا میرسد که مثل مولوی

(۱) - ولی حافظ که مرشد شاعر است در این خصوص نظر دیگر

دارد :

جفانه شیوه دین پروری بود حاشا

همه محبت و لطف است شرح یزدانی

همه چیز را جلوه و مظهر خدا می‌شمارد (۱) و همه راه‌ها را بسوی او
تشخیص می‌دهد .

دین خدا نیست بجز راه راست

راه که کج شد نه بسوی خداست

راه یکی رهبر و مقصد یکی است

موسی و عیسی و محمد یکی است

این سه ره ، ای سالک کسوی الله

منتهی آید یکی شاه‌راه

در قصیده ها باز همان مطالب کهنه هست و مضامین در خصوص

ناپایداری جهان یا توجه به صفای باطن و تصفیه نفس می‌باشد . قصیده

« توحید » مربوط به اینگونه مطالب است ضمناً از مطالب جدید هم سخن

رفته . قصیده « بدبختی » شرح سیه‌روزی کاری مردم است و « مهمان شهر بود »

اعتراض به ناپسامانی اوضاع ایران بعد از شهریور ماه ۱۳۲۰ و توقف نشون

اجنبی است و « سه‌تار عبادی » و « مرحباً حسین » و « داغ امیر » که

به شرح حالات دوستان هنرمند شاعر اختصاص دارد .

در رباعیات هم همان مضامین تزللی هست :

امشب ز شراب شوق او مستم باز

ساقی ندهی پیال در دستم باز

دیگر بچه رو بخواب بیستم رویش

کز دوری او نردم و هستم باز

نوصیف های شهریار بخصوص در مثنوی ها تازه و زیبا و اغلب مدرکات

شخصی خود اوست :

خزان است و هنگامه برگ‌ها زرز

شگفتا از این باد هنگامه خیز

عروس گل از شعر گرفته طلاق

عجوزش بسر کسوفت رخت و چهیز

ز سنجاق باران و شلاق باد

بود نازکان را گریزا گریز

(۱) - در بسیاری از اشعار جلال‌الدین محمد مخصوصاً در این بیت :

موسئی باموسئی در چنگ شد

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد

زمن گومی از اشك عاشق گل است

که یسای بسریچه‌رگان خورد لیز
ذر و زیور از خود بریزد چمن

که دنیا پس از گل نبرزد پیش
ز ساز درختان بمضرب باد

چه آهنگها و شود ناله خیز
بسر طبیعت بسرو شهریار

که ذوقی نیانگیزد پست میز
در «بامداد عید» تا چندین بیت توصیف و تعبیر قدامت‌مکرر میشود

رلی بند از آن شاعر از کلی بینی و کلی گومی مخصوصاً شیوه قدیم رو بر
می‌گرداند و از دریچه به کویچه و بازار نظر می‌اندازد و آنها را وصف مینماید:

عمر شیری به آن صون گره گیر

بهر سو نعره‌زد آی شیر! آی شیر!
یسی تنظیم مأمورین تنظیم

رسیدند و ادا کردند تکلیف
همه بازار و بام و برزن و کو

سرعت شد تمیز از آب و چارو
وصف طبیعت در «سرود آبخار» به کمال میرسد:

چون خواب نوشین یاد دارم ماهتابی

روشنتر از روز سپید کامکاران
ییلاق بود و آبخار و جنگل و کوه شانی

دنیای شب از برتو مه نور باران
لطف هوا چندانکه گفتی الفتی داشت

خاموشی شب با خروش آبخاران
در گوش دل افسانه آغان می‌گفت

دلکش سرود آبخار از کوهساران
آویخته گل از فراز شاخ گلین

چونانکه از گوش عروسان گوشواران
بعضی از قطعات و اشعار شهریار دارای ظرافت و زیبایی خاصی

است. این سادگی و ظرافت در شعر «میوه نوحیز» بخوبی دیده میشود:

در خانه همسایه ما شاخ کلی هست

تا غنچه نازش به ناز که بختند ؟
وحشی است بدانگونه که تابگری از دور

در خانه خرد زود و در خانه به بند
ترسم چو دل من که نبردند و بیوسید

این میوه نو خیز بچینند و بسکنند
قطعه‌های «برسنگ مزارم»، «دختر کلفروش» و «تلاش کردک»

دارای همین خصوصیات رقت و ظرافت و سادگی است .

یکی از زیباترین قطعات شعری شهریار «دومرغ بهشتی» است که بر

اسلوب شعر و شیوه بیان نیمایوشیخ سروده شده . و شاعر در مرغ بهشتی

قالب و مفهوم قدیم را کنار می گذارد و سعی می کند که دنیای تصورات و

رؤیاهای خود را نشان بدهد . قسمتی از این قطعه بصورت گفتگوی بکفتری

از زبان شاعر و قسمتی دیگر بطرز گفتگوی دو نفری بین شاعر و «باغبان»

و «کوه»، «جنگل»، «دریا» تنظیم گردیده است . در ضمن گفتگوها ، که

گاه وقفه‌ای ایجاد میشود منظره سازی شاعرانه ، بوجود می آید و این

اوصاف تازه و طبیعی میباشد . شاعر از جنگل یاسمن ها ناله آشنایی می شنود

و در پی آن صدا از دست میرود ، بدنبال پر نده بهشتی ، نغمه ساز باغ جنان راه

می افتد و به باغ میرود و سراغ آن را از باغبان می گیرد .

باغبان می گوید : او را با کتاب من کار نیست و او جز کتاب طبیعت را

نمی خواند . جوان بجهتجوی پر نده بهشتی چمنهای نیلی و دشت های سرسبز

را درمی نوردد و بکوه مازندران میرسد و از او پر نده اش را میخواهد . کوه

میگوید به جنگل برو . جوان در جنگل نشانی قصر عاجی که بر نده اش دو آن

مسکن دارد میپرسد . جنگل میگوید : بدانسو نگر :

در فضائی بهشتی معلق بر تنال جامع علوم از زمرد یکی قصر جادو

پله هائی صدف محو در ابر سر زنان تا بدهلین مینو

غرفه هارادرا عاج دارند اهتزازی چو بال و پر قو

زهره رخشان به پیشانی قصر

جوان او را هم در «قصر جادو» نمی یابد زیرا بدریافته است و در

بر آینه صبح مست رؤیاهای خویش است .

این جوان کسی جز شهریار و پر نده بهشتی کسی جز نیمایوشیخ شاعر نیست

که بالاخره با اشک شوق بایکدیگر رو برو میشوند :

یشتازان موکب رسیدند همزبان بهشتی است، هشدار
 عرد میسای و صندل همی سای غرغه را در گشا پرده بردار
 شاعری معتمشم شمع در کف پرده بالا زد و شد پدیدار

اشک شوقش بپزگان درخشید

و سرانجام همزبان می رود و شهریار شاعر در کلبه تنگ خویش باغی

تازه تر تنها می ماند.

در این شعر شاعر به سفرهای رویائی و در آرزوی محیط زیبا که در آن
 نشانی از بدی نباشد می رود. در این سفر تجلی که شاعر بسراغ صفا و زیبایی
 ابدی می رود از یک نوع بینش (۱) عرفانی خالی نیست :

عه دریا صفای شما بساد من بشر دیدم و بی صفائی
 مرغ شبخوان من کو که دارد مژده از فر صبح طلائی؟
 آنکه با ساز امواج دریا سر کند شب سرودی خدائی

در شعر به بعضی ابیات نیایوشیچ برای نشان دادن احساس و طرز
 تحیل او اشاره شده است. سهل انگاری لفظی در این قطعه زیاد است مثلا
 بکار بردن کلمه «موزیک» در این مصرع. (دسته زهره موزیک بناخت) و
 کلمه فیلم در «ماه از این منظره فیلم برداشت» و سلام علیکم درد خاله
 جنگل ! سلام علیکم» یکدستی ابیات را بهم زده است : بعضی ابیات سست
 میباشد. مثل: ره نورد جوان و ناپستاد. این سهل انگاری و عدم یکدستی
 در غزلیات شهریار نیز هست مثلا در غزل «یار و همسر نگر فتم که گرو بود سرم»
 این بیت درخشان است :

خون دل میخورم و چشم نظر بازم جدام

جرم این است که صاحب دل و صاحب نظرم

ولی در بیت بعد غزل از یکدستی میافتد و شاعر به معاورة عامه و شیوة
 مکالمه نزدیک میشود :

بدرت گوهر خود به زروسیم فروخت

بدر عشق بسوزد که در آمد پدرم !

بیت بعد لحن بزمی خود را از دست میدهد و صورت حماسی بخود

می گیرد :

از شکار دگران چشم و دلی دارم سیر

شیرم و جوی شفالان نبود آبخورم

گاهی افعال برخلاف قاعده حذف میشود: «دگران خوشگل یک عضو و توستا با خوب» ضمناً ترکیب «خوشگل یک عضو» سست بوده و حس زیبایی پسند خواننده را اقتناع نمیکند و شعر را از روانی میاندازد. شهریار به شیوه «آزاد» که در ایات قافیة معینی تکرار نمیشود و اوزان آن بر حسب حالت‌های روحی شاعر تغییر مینماید، قطعه‌های «ای وی مادرم»، «پیام به انشتین» و «مومیائی» را سروده است. بهترین این قطعات «پیام به انشتین» است که در آن مفهوم زنده و روشنی عرضه میشود. شاعر درباره شعر «مومیائی» مینویسد: «بگور دخمه بی هوسی‌های خیال خویش بر میگردد، تنگنا و تیرگی است. سایه شوم سرنوشت هنوز بدنبال من است. آسمان با ستارگان خود که همیشه چشمک میزدند حالا سخت دارد بمن چشم غره می‌برد که چرا معمای مرا حل کردی؟ تمساح‌های وحشت و تنهایی می‌فرند که حسن عاقبت را مجانی به آدم نیندهند. اما روزن امید هم سوسو میزند. من از گمراهان جهان که در جهات منفی و معکوس مرا راهنمایی کرده‌اند ممنونم و چنان می‌اندیشم که این بیچاره‌ها خود را فدای من کرده‌اند. مبرویم دریچه صبح سعادت از در چشک میزند، وعده آنجا که روز و شب را با هم آشتی است» (۱).

برای نمونه چند بیت از شعر «مومیائی» نقل میشود:

چشم می‌مالم هنوز

گرمی از خواب نرون برخاستم

زندگی گم کرده دنیای قدیم

نیست یک خشتی که عهدی نو کنم.

خواب و بیداری چه کابوسی عبوس! *اوم انسانی*

آشنایان رفته‌اند

داغ یک دنیا عزیز

وای! وحشت می‌کنم!

در این قطعه شاعر ناپشگر اصلی است و از روزنه شعر به واقعیت مای

زندگانی نظر می‌اندازد. از نظر شیوه بیان دنباله‌وار و اوج کاریست که او با سرردن

«در مرغ بهشتی» انجام داده‌بود.

شاعر برای توضیح راه و روش شاعری خویش و اینکه کدام يك از سبک های موجود را می پسندد می نویسد: تازه ترین مکتب در شعر فارسی رمانتیک (۱) و خلاصه آن امپرسیونیسم (۲) است که حکم نت برداشتن از رمانتیک را دارد. در مواردیکه موضوع کوچکی را نظریه اهمیتش که دارد لازم است شرح و بسط داد و بزرگ کرد احتیاج مکتب رمانتیک بیش می آید، البته این مکتب نسبت بطرز قصه پردازی کلاسیک ما تازگی دارد و در مواردی که نوع احساسات آن هم تازگی دارد و میخواهیم دنیا پسند هم باشد ضرورت پیدا می کند.

نوع شعر - همان شکل بحر طویل و مستزاد مخصوصاً مخلوط هر دو که رنگ تازه ای هم بخود گرفته برای مکتب رمانتیک که برای بیان احساسات این عصر، آزادی عمل بیشتر لازم دارد تازه تر و مناسبتر از سایر انواع شعر بنظر میرسد» (۳).

صرف نظر از این نکات مبنی بر پیروی شاعر از تخیلات رمانتیک، ترکیب و نحوه بیان اصیل او را در مثنوی هایش بیشتر می بینیم. مثنوی که برای کمال الملك گفته است هم از لحاظ فکر و هم از لحاظ بیان قوی است و روح پر احساس و جمال پرست و هنردوست شهریار را که بگوشه عزلت استاد راه یافت و فضیلت و هنروی را دریافته است نشان میدهد. این مثنوی چنین آغاز میشود:

در دهی از دهات نیشابور کاه علوم انسانی و معارف
 خفته گنجی به فرمت دیدار گنج خفته است و دولت بیدار..
 شهریار در سرودن اشعار به زبان ترکی نیز چیره دست است و منظومه زیبا و مفصلی به این زبان بنام «حیدر بابا» سروده است که در آن نیز احساسات و تخیلات شاعر بخوبی نمودار میباشد.